

جایگاه الگوهای نژادی در ضمیر ناخودآگاه جمعی

Status of racial patterns in the collective subconscious mind

Fouad Kheirabadi

Young Researchers and Elite Club, Sanandaj Branch, Islamic Azad University, Sanandaj, Iran

Khabat Kheirabadi

Young Researchers and Elite Club, Sanandaj Branch, Islamic Azad University, Sanandaj, Iran
kheirabadi.usk@gmail.com

فواد خیرآبادی

باشگاه پژوهشگران جوان و نخبگان، واحد سنندج، دانشگاه آزاد اسلامی، سنندج، ایران.

کبات خیرآبادی

باشگاه پژوهشگران جوان و نخبگان، واحد سنندج، دانشگاه آزاد اسلامی، سنندج، ایران.

Abstract

Environmental and life conditions of human, over years, have caused changes in human behavior and perception, like their physical changes, in line with more consistency with the environment. The behavioral and perceptual adaptations that is the result of sedimentation of past human experiences like predefined patterns affect our perception and behavior, patterns that are transferred through inheritance to future generations and if shared among all human beings, they are called Jungian archetypes. In fact, the collective subconscious, as part of mind, is the place of storage and accumulation of experiences and memories of past generations that contains these adapted traits. What has been addressed in psychological research, is common patterns among human beings, but since the creation

چکیده

شرایط محیطی و زیستی بشر طی سالیان متمادی سبب ایجاد تغییراتی در رفتار و ادراک انسان‌ها، همانند تغییرات جسمی‌شان، در راستای سازگاری بیشتر آن‌ها با محیط پیرامونشان گشته است. این سازگاری‌های رفتاری و ادراکی که حاصل رسوب تجارب انسان‌های گذشته بوده مانند الگوهای از پیش تعیین شده بر ادراک و رفتار ما تأثیرگذارند، الگوهایی که از طریق عمل وراثت به نسل‌های آینده منتقل شده و در صورت اشتراک بین همه انسان‌ها کهن‌الگو خوانده می‌شوند. در واقع ضمیر ناخودآگاه جمعی به‌عنوان بخشی از ذهن، محل ذخیره و انباشته شدن تجارب و خاطرات نسل‌های گذشته بشر می‌باشد که حاوی این صفات سازگار یافته روح و روان

of the adaptations depends on the human life circumstances and the condition is sharply different for different countries, so cannot we speak about patterns that are unique to human societies as well? To investigate this question in this research, inductive method and desk studies are taken advantage. Our findings confirm the research hypotheses that is presence of specific patterns of various communities in the collective patterns in human unconscious mind; that is there are patterns in the collective subconscious mind of people of the any race that are not specific to the same race and are not general to all human beings. Therefore, we recommend to use the patterns as resources of human experience in a particular environment in using unconscious mind.

Keywords: ethnic patterns, collective unconscious, archetype, evolution, behavior.

است. آنچه تاکنون در پژوهش‌های روانشناسی به آن پرداخته شده، الگوهای مشترک میان همه انسان‌ها است؛ اما از آنجاکه ایجاد این سازگاری‌ها بسته به شرایط زیستی بشر بوده و این شرایط برای جوامع مختلف به شدت متفاوت است، لذا آیا نمی‌توان از الگوهایی که مختص به جوامع مختلف بشری هستند نیز گفته شود؟ جهت بررسی این سؤال در پژوهش حاضر از روش قیاسی و مطالعات کتابخانه‌ای بهره گرفته شده است. یافته‌های ما فرضیه پژوهش را مبنی بر وجود الگوهای مختص به جوامع مختلف در کنار الگوهای جمعی موجود در ضمیر ناخودآگاه بشر است را تأیید می‌کند؛ یعنی الگوهایی در ضمیر ناخودآگاه جمعی ذهن افراد هر نژاد وجود دارند که خاص همان نژاد بوده و عام همه انسان‌ها نیستند. لذا توصیه می‌گردد در بهره‌گیری از ضمیر ناخودآگاه به این الگوها به‌عنوان ذخایر تجارب بشر در یک محیط خاص نیز بهره گرفته شود.

کلیدواژه: الگوهای نژادی، ضمیر ناخودآگاه جمعی، کهن‌الگو، تکامل، رفتار.

دریافت : شهریور ۹۵ پذیرش: فروردین ۹۶

مقدمه

اطلاعات موجود در ذهن بشر در سه بخش ضمیر آگاه، نیمه آگاه و ناخودآگاه دسته‌بندی می‌شود. ضمیر آگاه مجموعه اطلاعاتی را که دارای کاربرد روزانه است شامل می‌شود، درحالی‌که ضمیر نیمه آگاه مجموعه اطلاعاتی را که کاربرد روزانه نداشته و برای یادآوری آن‌ها مستلزم اندکی تأمل هستیم دربر می‌گیرد اما ضمیر ناخودآگاه حاوی

مجموعه اطلاعاتی است که امکان دسترسی به آن‌ها وجود ندارد، مانند خاطرات دوران کودکی. ضمیر ناخودآگاه که به‌عنوان یک عامل تأثیرگذار بر رفتار انسان توجه بسیاری از روان‌شناسان را به خود معطوف ساخته، از نظر یونگ به دو نوع فردی و جمعی تقسیم‌بندی شده است. ناخودآگاه فردی مربوط به خاطرات و تجارب فرد از زمان تولد به بعد است، درحالی‌که بخش جمعی آن به تجارب والدین فرد در طول زمان‌های بسیار دور تا قبل از تولد او برمی‌گردد (یونگ، ۱۹۵۸). درواقع ذهن انسان در هنگام تولد همچون لوحی سفید نیست، بلکه دارای الگوهای اولیه‌ای است که به‌صورت ارثی از والدین به فرزندان منتقل شده است.

یونگ محتویات ناخودآگاه جمعی را که در همه انسان‌ها مشابه بوده و در اسطوره‌ها، افسانه‌ها، آیین‌ها و مناسک مذهبی اقوام مختلف، رؤیاها، خیال‌پردازی‌ها و آثار هنری نمود پیدا می‌کند کهن‌الگو می‌خواند (یونگ، ۱۳۷۱). از طرف دیگر فرهنگ‌شناسان تعاریفی که از فرهنگ، به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین عوامل تعیین‌کننده رفتار ارائه می‌دهند بیانگر انتقال فرهنگ‌ها و تکامل تجارب جوامع از طریق یادگیری است (آشوری، ۱۳۸۰). چنین برداشتی بیشتر به نحوه شکل‌گیری الگوهای فرهنگی برمی‌گردد که بی‌ارتباط با کهن‌الگوها نیست چراکه تکرار مکرر یک الگوی فرهنگی به ایجاد کهن‌الگو خواهد انجامید. به‌رحال رسوب تجارب نسل‌های مختلف یا همان فرهنگ برای تبدیل شدن به کهن‌الگوها نیازمند زمانی طولانی است، اما این رسوبات که هر نسل به نسل بعد منتقل می‌کند و در مسیر تبدیل شدن به کهن‌الگو هستند چه نام دارند؟ و به چه میزان بر ادراک و رفتار انسان تأثیرگذارند؟ در این پژوهش ما به دنبال شناخت الگوهای هستیم که حاصل رسوب تجارب مکرر نژادها و اقوام در ضمیر ناخودآگاه جمعی آن‌ها است، الگوهایی که از نسلی به نسل دیگر منتقل شده و رفتار و افکار آن‌ها را متأثر ساخته اما در دیگر اقوام و ملت‌ها شاید وجود نداشته باشد "الگوهای که برخلاف کهن‌الگوها، خاص یک ملت بوده و عام انسان‌ها نیستند". در این راستا از روش قیاسی استفاده و

گردآوری اطلاعات موردنیاز نیز از طریق مطالعه کتابخانه‌ای حاصل شده است. نتایج حاصل از این پژوهش می‌تواند متخصصین علوم مرتبط با رفتار و آثار هنری قومیت‌های مختلف را در جهت هماهنگی آثار آنها با ادراک مخاطبان یاری کند.

مبانی

کهن‌الگو به‌عنوان مهم‌ترین قسمت ضمیر ناخودآگاه جمعی، افکار غریزی و مادرزادی و تمایل به رفتارهایی است که انسان‌ها طبق الگوهای از پیش تعیین‌شده انجام می‌دهند. به‌عبارت‌دیگر، کهن‌الگو تصاویر و رسوباتی است که بر اثر تجارب مکرر پدران باستانی به ناخودآگاه بشر راه‌یافته است (شمسیا، ۱۳۸۱). کهن‌الگو را می‌توان همچون یک ذخیره‌ی هوش افزا، یک نقش سر یا یک اثر ارثی نیز تصور کرد که از طریق تراکم تجارب روانی بی‌شماری که همواره تکرار شده‌اند تکوین یافته است. در واقع کهن‌الگوها ذخایر گران‌بهای تجارب نیاکان ماست که طی میلیون‌ها سال گرد هم آمده‌اند، آنها ظنین رویدادهای ماقبل تاریخ‌اند که هر قرن و زمانه به آنها تنوع و تفاوت بسیار ناچیزی می‌افزاید (شمسیا، ۱۳۸۱). مثلاً انسان هزاران سال در غارها سکونت داشته و این تجربه مشترک چندین هزارساله با انباشتگی پس از طی این زمان به یک کهن‌الگو برای مسکن تبدیل‌شده و سپس از طریق وراثت به نسل‌های بعد منتقل گردیده است. به نظر یونگ محیط تأثیر بسزایی در بروز کهن‌الگوها دارد به همین دلیل او بر نقش فرهنگ در فعال سازی و ساماندهی نمادین کنش کهن‌الگویی، که خاستگاهش عمق ضمیر آگاه است، تأکید دارد. مطابق این نظریه، شاید یک تجربه محیطی واحد واکنش‌های کهن‌الگویی متفاوتی را برانگیزد و یا برعکس شاید عوامل محیطی گوناگون زمینه‌ساز واکنش‌های کهن‌الگویی یکسانی شود. عین عبارات یونگ چنین است: "کهن‌الگوها همان‌قدر پُرشمارند که وضعیت‌های نوعی زندگی، روند بی‌پایان تکرار، این تجربیات را در سرشت روانی ما حک کرده است (مادورو و ویل رایت، ۱۹۹۲).

در تعاریف ارائه‌شده در مورد فرهنگ به نکته‌ای مهم برمی‌خوریم و آن‌هم جدایی اقوام و جوامع مختلف بشر بر اساس تفاوت‌های فرهنگی است؛ تا آنجا که تفاوت در فرهنگ جوامع برای مردم شناسان به شناسایی جوامع مختلف کمک کرده و می‌توان اقوام و جوامع را بر این اساس از هم تفکیک نمود (آشوری، ۱۳۸۰). پس انباشته شدن تدریجی فرهنگ‌های هر ملت به‌طور ویژه و تمایز هرچه بیشتر ملل مختلف در طول زمان و درنهایت راه‌یابی به ضمیر ناخودآگاه اختصاصی هریک از آن‌ها پس از سالیان متمادی دور از انتظار نیست. به‌عبارت‌دیگر جدای از کهن‌الگوها، به‌عنوان الگوهای ذهنی مشترک میان همه انسان‌ها، الگوهای دیگری باید در ذهن وجود داشته باشند که حاصل تجارب متفاوت اقوام در طول تاریخ آن‌ها است. تجاربی که در ارتباط با شرایط محیط و هماهنگی انسان با این شرایط سازگاری‌های را شکل داده‌اند و از همین رو اقوام و جوامع مختلف بشر دارای الگوهای ذهنی مختص به خود باشند.

نحوه ایجاد کهن‌الگوها و انباشته شدن تجارب در نسل‌های مختلف و نیز انتقال آن به نسل‌های آینده همگی درگرو پذیرش انتقال صفات غیرمادی توسط وراثت است. قوانین توارث‌پذیری صفات در موجودات از نسلی به نسلی دیگر در حدود ۱۵۰ سال پیش توسط کشیش زیست‌شناس اتریشی به نام گریگور مندل کشف شد. اگرچه این قوانین ابتدا در گیاهان کشف گردید، اما در پژوهش‌های متعدد قرن بیستم قوانین ثابت ارث‌پذیری صفات در همه موجودات زنده نشان داده شد (متولی زاده، ۲۰۰۹). به نظر داروین، هنگامی که صفت مفیدی باعث بقای فرد می‌شود، آن فرد این صفت را از طریق وراثت به اولاد خود منتقل می‌کند. این صفت ممتاز، نسل به نسل تشدید می‌شود و به‌صورت صفت بارز جدیدی ظهور می‌کند و مقدمات امتیاز آن گروه از اجدادش را فراهم می‌سازد. انواع جدید هم به‌نوبه خود می‌توانند به همین روش، انواع تازه‌تری را به عرصه رسانند و این سیر تکاملی همچنان ادامه یابد (بهبزاد). داروین آشکارا نظریه انتخاب طبیعی را به همان اندازه که قابل کاربرد برای ساختارهای جسمانی می‌دانست قابل‌استفاده برای توضیح چگونگی و چرایی شکل‌گیری رفتارها، از جمله

رفتارهای اجتماعی نیز می‌دانست. در واقع موضوع توارث پذیری ویژگی‌های شخصیتی، رفتاری و روانی در انسان به چند هزار سال پیش‌بر می‌گردد، بطوریکه نشانه‌هایی از اهمیت این موضوع در کتب مقدس جوامع مختلف انسانی و ضرب‌المثل‌های فرهنگ‌های گوناگون نیز به ثبت رسیده است (متولی زاده، ۲۰۰۹). مطالعات و تحقیقات انجام‌شده روی دوقلوهای همسانی که از بدو تولد از یکدیگر جداشده و یا دوقلوهایی که مستقل از یکدیگر به فرزندخواندگی پذیرفته‌شده بودند، نشان داده است که ژن‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای در بسیاری از ویژگی‌های رفتاری انسان دارند (هامر و کوپلند، ۱۳۸۲)؛ یعنی دنیای ماده و روان از هم جدا نبوده (ویلسون^۱، ۱۹۹۸) و همچنان که جسم انسان در حال تکامل و تغییر بوده، از لحاظ اجتماعی و روحی نیز انسان تکامل یافته است. این تکامل انسان در هر دو زمینه مادی و روحی احتمالاً سریع‌تر از دیگر جانداران رخ داده است؛ زیرا انسان با استفاده از قدرت تفکر، پیروی از کتب آسمانی و ثبت دستاوردهای خود برای نسل‌های بعد شرایط تکامل و حرکت به سوی کمال را هموارتر ساخته است. همه این شواهد و مدارک، ما را به این نتیجه می‌رساند که رفتار چیزی جدا از داستان تکامل نیست (باس^۲، ۲۰۱۵) به عبارت دیگر هر صفتی هرچه که می‌خواهد باشد ارثی است و ارثی نبودن امری استثنایی است (بهزاد، ۱۳۵۳)، یعنی خصوصیات غیر جسمی و غیرمادی نیز نهادینه‌شده و به ارث می‌رسند.

طبق تعریف تکامل از دیدگاه داروین "انتخاب طبیعی با حفاظت و روی هم انباشتن تدریجی تغییراتی که برای زندگی هر جاندار مفیدند، در آن مؤثر می‌شود. نتیجه غایی این انتخاب آن است که هر جاندار بیش‌ازپیش با شرایط محیط زندگی خودسازگار می‌شود". این تکمیل دائمی باید قسمت اعظم موجودات را که روی زمین پراکنده‌اند به سمت کمال تدریجی سوق داده باشد [بهزاد، ۱۳۵۳]. واضح است که انسان، همچون بسیاری از گونه‌های دیگر جانوری طی تاریخ تکاملی‌شان با انبوهی از مسائل سازشی

¹ Wilson

² Buss

روبرو بوده و این باعث تجهیز آن‌ها به سازوکارهای سازشی پیچیده و فراوانی شده است. گسترش جغرافیایی و تحولات فرهنگی، هر دو فشارهای انتخابی وارده بر انسان را تغییر داد، این شد که توازن هزینه-فایده‌ای بسیاری از صفات ما و همین‌طور استراتژی‌های بهینه برای حیات تغییر کرد (کوچران و هارپندینگ^۱، ۲۰۱۰). به همین دلیل انسان نه تنها از نظر زیستی، بلکه در جمعیت‌های متفاوت در قالب مسائل متفاوتی جلوه کرده است. در واقع طی زمان با انباشت این تفاوت‌ها بین جوامع، ما بیشتر و بیشتر از یکدیگر متفاوت شده‌ایم. نژادهای انسانی واقعاً متفاوت از یکدیگر به نظر می‌رسند، این تفاوت به‌ویژه در مورد جمعیت‌هایی صادق است که به‌واسطه‌ی فاصله زیاد و موانع جغرافیایی از یکدیگر جدا شده‌اند. این تفاوت‌ها غالباً به حدی برجسته است که حتی در ظاهر افراد این نژادها نیز دیده می‌شود. به عقیده روان‌شناسان تکاملی حتی تولیدات انسانی نیز حاوی اطلاعاتی در مورد شیوه‌ی طراحی ذهن تکاملی ما است. برای مثال، رمان‌های عاشقانه را می‌توان بازتابی از تخیلات رایج (بین مردم) در نظر گرفت. موضوعات رایج در بازی‌ها، نقاشی‌ها، فیلم‌ها، موسیقی‌ها، اپراها، رمان‌ها، سریال‌های تلویزیونی و ترانه‌های مشهور همگی در مورد روان‌شناسی تکاملی چیزهایی به ما می‌آموزند (کارول^۲، ۲۰۰۵). شاید به همین دلیل است که می‌توان اقوام و جوامع مختلف انسانی را از روی این محصولات نیز شناسایی کرد.

چاک لم در نامه‌ای به وینس ساریچ و فرانک میل در مجله متعلق به انجمن شکاکان می‌نویسد "درون نژادهای مختلف، همچون بیرون آن‌ها متفاوت و متکثر نیست" و اینکه عمق تفاوت‌های ظاهری بین نژادها تنها به پوستشان محدود می‌گردد (باس، ۲۰۱۵)؛ اما با توجه به اینکه متخصصان به‌راحتی قادرند نژادها را از روی مشخصات اسکلتی‌شان شناسایی کنند به نظر می‌رسد این تفاوت‌های سطحی و منحصر به پوست راه خود را تا استخوان بازکرده‌اند. همان‌طور که گفته شد این تفاوت‌ها در ویژگی‌های غیر جسمی نیز

¹ Cochran and Harpending

² Carroll

وجود دارد، بطوریکه پژوهش‌های اخیر نشان داده بین جمعیت‌های مختلف از نظر ژن‌هایی که بر تکوین مغز تأثیر می‌گذارند تفاوت بارزی وجود دارد (کوچران و هارپندینگ، ۲۰۱۰). برای نمونه، در مورد آل‌های ژن DRD 4 که با جستجوی چیزهای جدید و برون‌گرایی انسان در ارتباط است مشاهده شده که شیوع آن در مناطق جغرافیایی مختلف به شکل چشمگیری متفاوت است؛ بطوریکه نسبت آل‌های ژن مذکور در آمریکای شمالی بالاتر از آسیا است. فرضیه دیگری مدعی است که آل VR در بهره‌گیری از منابع در محیط‌های جدید ایفاء نقش می‌کند (پنک و همکاران^۱، ۲۰۰۷). در واقع این یافته که آل VR اساساً در جمعیت‌های کوچ‌نشین در مقایسه با جمعیت‌های یکجانشین شایع‌تر است از این فرضیه‌ی تکاملی حمایت می‌کند (باس، ۲۰۱۵). شواهد مذکور تأثیرپذیری میزان بروز آل‌های رفتاری در جوامع مختلف را نشان می‌دهد که همگی بیانگر هم‌راستایی این سازوکار در جهت هماهنگی با محیط‌زیست اختصاصی این جوامع می‌باشد. تأثیرپذیری رفتارهای پیچیده حیوانات از شرایط محیطی متفاوت نیز تأیید کننده این مهم است. به‌عنوان نمونه در مطالعه‌ی انجام‌شده روی احتمال گاز گرفتن سگ‌ها که یک رفتار جهان‌شمول در آنهاست، مشاهده شد که این رفتار به‌طور محسوسی بین نژادهای مختلف متفاوت است (کلپفتون، ۲۰۰۷). در این مطالعه که بر روی میزان حملات نژادهای مختلف سگ‌های ایالات متحده بین سال‌های ۱۹۸۲ تا ۲۰۰۶ انجام شده بود مشاهده گردید که در این مدت تنها ۱ مورد آسیب بدنی توسط سگ گله‌ی اسکاتلندی صورت گرفته، درحالی‌که موارد مربوط به نژاد تریر به ۱۱۱۰ مورد رسید. در مطالعه دیگری که روی تعداد دفعات تکرار برای آموختن یک دستور جدید در نژادهای مختلف سگ انجام شده بود تفاوت رفتاری آشکاری بین آنها ملاحظه گردید. بطوریکه در مورد سگ گله‌ی اسکاتلندی مشاهده شد که این نژاد غالباً می‌تواند یک دستور جدید را تنها با ۵ بار تکرار یاد بگیرد و تا ۹۵٪ از مواقع آنچه را یاد گرفته صحیح انجام دهد، درحالی‌که برای نژاد سگ شکاری پاکوتاه ۸۰ تا ۱۰۰ بار تکرار لازم است تا بتواند در

^۱ Penke et all

۲۵٪ مواقع دستور را درست انجام دهد (کوچران و پندینگ، ۲۰۱۰). این بدان معناست که باوجود نیای مشترک در همه سگ‌ها تفاوت‌های بارزی در ادراک، توانایی و رفتار نژادهای مختلف آن‌ها به وجود آمده است.

تفاوت آشکار محیط پیرامون جوامع (نژادها) مختلف بشری نیز امری انکارناپذیر است. محیط‌های که هرکدام سبب ایجاد سازگاری‌های جسمی و روانی خاص خود شده‌اند و به شکل محسوسی در رفتار انسان‌ها منعکس گشته‌اند. برای نمونه، در یک پژوهش میان فرهنگی محققین عملکرد نوزادان را پس از بیرون رفتن مادرانشان از اتاق ثبت کردند. نتایج تحقیق مذکور نشان داد که در سن اوج اضطراب جدایی (۹ تا ۱۳ ماهگی (کاگان^۱ و همکاران، ۱۹۸۰) ۶۲٪ از کودکان هندی گواتمالایی، ۶۰٪ از کودکان اسرائیلی، ۸۲٪ از کودکان آنتی‌گویایی گواتمالای و ۱۰۰٪ از کودکان بوش‌های آفریقایی علائمی واضح از اضطراب جدایی را بروز دادند (باس، ۲۰۱۵). درواقع با توجه به سن نوزادان می‌توان استنباط نمود که این تفاوت در عکس‌العمل‌ها نتیجه سازگاری‌هایی هستند که نسبت به خطرات محیطی در اجداد آن‌ها برای افزایش شانس زنده ماندنشان ایجاد شده است. این بدین معناست که عملاً انسان‌های پرورش‌یافته در جوامع مختلف به دلیل تفاوت در تجربیات اجدادشان دارای ادراک و رفتارهای متفاوتی از یکدیگر می‌باشند.

به‌طورکلی تمایز آشکار نژادهای مختلف از حیث رفتاری، حاکی از آن است که تفاوت‌های مشاهده‌شده بین جوامع بایستی به‌سرعت تکامل‌یافته باشد و چنین تکامل سریعی تنها زمانی می‌تواند اتفاق بیفتد که آلل‌های دخیل در این تفاوت‌ها دارای مزایای انتخابی قدرتمندی بوده باشند. به‌عبارت‌دیگر آلل‌هایی که محدود به یک منطقه خاص جغرافیایی هستند و مسئول تفاوت بین جوامع می‌باشند حتماً اثرات مهمی بر (برازندگی ژنتیکی) آن جمعیت داشته‌اند. این چیزی است که اصول ژنتیک جمعیت ایجاد و اطلاعات ژنومی نیز امروز آن را تأیید می‌کند (کوچرا و هارپندینگ، ۲۰۱۰) هر تغییری در

¹ Kagan

محیط، فشارهای انتخابی جدیدی بر گونه‌ها وارد می‌آورد. از آنجایی که تغییرات تکاملی به آرامی رخ داده و چندین نسل لازم است که فشار انتخابی در گونه مذکور تغییر ایجاد کند، لذا می‌توان نتیجه گرفت که طراحی انسان‌های کنونی نیز همچنان متناسب محیط‌های کهنی است که در آن تکامل یافته‌اند (باس، ۲۰۱۵).

نتیجه‌گیری

کهن‌الگوهای که یونگ به‌عنوان غرایز روح مطرح کرده است در واقع سازگاری‌های است که در جهت رفع نیازهای اجداد انسان و در راستای هماهنگی با محیط‌زیست آن‌ها شکل گرفته‌اند. کهن‌الگوها، الگوهای ذهنی مشترک میان همه انسان‌ها بوده و به دوران یا شرایطی برمی‌گردد که همه اقوام و نژادهای بشر به‌صورت مشترک تجربه کرده‌اند و به شکل تجارب گذشته‌گان در ذهن انسان ذخیره شده است. لذا به‌صورت عام بین همه انسان‌ها دیده می‌شود؛ اما از آنجاکه نژادهای مختلف بشر جدای از این شرایط و دوران مشترک به سبب پراکندگی در سطح زمین شرایط متفاوتی را نیز تجربه کرده و می‌کنند، لذا برای ادامه حیات و هماهنگی با محیط پیرامون خود نیاز به سازگارهای جدید داشته و دارند. طبق یافته‌های علم ژنتیک ایجاد سازوکارهای متناسب در محیط جدید انکارناپذیر است زیرا این عمل شانس بقاء و تولیدمثل را که از ارکان اصلی تکامل می‌باشند افزایش می‌دهد. به همین دلیل می‌توان مدعی شد که اقوام و گروه‌های انسانی که در شرایط متفاوت از یکدیگر برای مدت طولانی رشد و تکامل یافته‌اند دارای سازگاری‌های مختص به خود و از این‌رو الگوهای رفتاری خاص خود هستند، الگوهای که به نسل‌های آتی خود منتقل کرده و مشترک بین همه انسان‌ها نیست.

توجه صرف به کهن‌الگوها به‌عنوان تنها مرجع ضمیر ناخودآگاه جمعی سبب می‌گردد که روند تکامل بشر و تجارب متفاوت گروه‌های انسانی که در راستای هماهنگی با محیط پیرامونشان انجام شده نادیده گرفته شود. گرچه کهن‌الگوهای جهان‌شمول بخش اعظم الگوهای ذهنی ضمیر ناخودآگاه جمعی انسان را شامل می‌شوند اما در کنار آن‌ها الگوهای قومی و نژادی بی‌شماری نیز وجود دارد که نقش مهمی در رفتار و ادراک هر قوم بر

عهده‌دارند، الگوهای که به‌صورت مورثی به نسل‌های آینده منتقل می‌گردند و باعث می‌شوند که بهترین کارکرد و هماهنگی بین هر قوم با محیط پیرامون مختص به آن حاصل شود.

این تکامل و هماهنگی با محیط زمانی پراهمیت می‌گردد که به پیشرفت‌های فکری بشر به‌عنوان بخشی از محیط توجه گردد، بشری که نظام‌های فکری متنوعی را پشت سر گذاشته و از برده‌داری و غارنشینی به ایجاد قانون و دموکراسی رسیده است. همه این افکار به‌عنوان یک محیط صفاتی را ممتاز و صفاتی را در خود پست می‌دانند. انتخاب طبیعی صفات ممتاز را به نسل‌های آینده منتقل می‌کند و صفات پست را حذف می‌کند و به‌صورت تجاری در ضمیر ناخودآگاه ذهن ثبت می‌کند. این‌گونه است که انسان از نظر حقوقی و رفتارهای اجتماعی به پیشرفتی چشم‌گیر نسبت به دیگرگونه‌های جانوری دست‌یافته است. مسلم است که این پیشرفت در همه اقوام بشر به یک‌شکل و اندازه و در یک‌سو نبوده و در زمینه‌های مختلف، شیوه‌ها و راه‌های خاصی طی شده که همگی این تنوع و تفاوت را محیط‌های متفاوت سبب شده‌اند. به‌عبارت‌دیگر هر یک از نژادها و اقوام بشر محیط اختصاصی و در نتیجه تاریخ تکاملی خاص خود را دارند، از همین رو الگوهای رفتاری و ادراکی خود را نیز در ذهن داشته که مطابق با آن‌ها به زندگی ادامه می‌دهند. لذا برای در نظر گرفتن همه تاریخ یک ملت و همسو کردن تولیدات و رفتارها با الگوها و سازوکارهای که این تجارب در ذهن آن‌ها ایجاد کرده لازم است به این الگوها که ما آن را الگوهای نژادی می‌نامیم به‌صورت خاص توجه گردد و وجود آن‌ها را در کنار کهن‌الگوهای عام ضمیر ناخودآگاه جمعی به رسمیت بشناسیم.

منابع

- آشوری، داریوش (۱۳۸۰). **تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ**، تهران: نشر آگه، ویرایش سوم.
- بهزاد، محمود (۱۳۵۳). **داروینیسیم و تکامل**، تهران: نشر کتاب‌های حبیبی.
- شمسیا، سیروس (۱۳۸۱). **انواع ادبی**، تهران: نشر فردوس.

- گوستاو یونگ، کارل (۱۳۷۱). *خاطرات، رؤیا، اندیشه، ترجمه: پروین فرامرزی، مشهد: نشر آستان قدس رضوی.*
- گوستاو یونگ، کارل (۱۳۸۳). *روان‌شناسی و شرق، ترجمه: لطیف صدقیانی، تهران: نشر جامی.*
- متولی زاده اردکانی، علی (۲۰۰۹). *ژنتیک رفتار و فرهنگ، اخلاق پزشکی، ۳(۷): ۸۳-۶۵.*
- هامر، دین و کویلند، پیتر (۱۳۸۲). *نقش زن‌ها در شکل‌گیری شخصیت، ترجمه: علی متولی زاده اردکانی، نشر چهر.*

- Buss D. (2015) *Evolutionary psychology: The new science of the mind:* Psychology Press.
- Carroll SB. (2005). *Endless forms most beautiful: The new science of evo devo and the making of the animal kingdom:* WW Norton & Company.
- Clifton M. (2007). *Dog attack deaths and maimings, US & Canada September 1982 to November 13, 2006.* Animal People.
- Cochran G, Harpending H. (2010). *The 10,000 year explosion: How civilization accelerated human evolution:* Basic Books.
- Freud A. (1992). *The ego and the mechanisms of defence:* Karnac Books.
- Jung CG. (1958). *Psyche and Symbol/ca Selection from the Writings of CG Jung;* Edited by Violet S. de Laszlo: Doubleday.
- Kagan J, Kearsley RB, Zelazo PR. (1980). *Infancy, its place in human development:* Harvard University Press.
- Maduro RJ, Wheelwright JB. (1992). *Archetype and Archetypal Image. Jungian Literary Criticism: 181-186.*
- Penke L, Denissen JJ, Miller GF. (2007). *Evolution, genes, and inter-disciplinary personality research. European Journal of Personality, 21(5):639-665.*
- Wilson E: O. (1998). *Consilience: The unity of knowledge. In.: New York: Knopf.*